

صفایان که ساکنانش اکثر زنده و او باش اند میرنجابت کوید میت در چمن تنگ تعلیم کلت غنچه کل با رند باغات  
و قنبر نواز تلبیل باغ نظیر باغی است و صفایان مشهور باغ سیر نمودن و عدای دروغ نمودن  
از راه فریب این بر دو از اهل زبان تحقیق پوسته با دو دستی مسرت و هرزه خرج اثر کوید میت و چون صد  
دل را بر دو دست میدارم نگاه تا مباد از باد دستی آید از چنگم پدر بانگ خلیل الهی با یکی رسا که  
پهلوانان ایران میزند و در آنها رسوم است میرنجابت کوید میت کوشش بر حرف تو باشد زمه تا ما ہے  
گاه کشتی چو کشتی ایک خلیل الهی بالاجاق مقابل زیر چاق یعنی بالادست میرنجابت کوید میت هم باز  
تو همه چاک زنده و بیچاق همه چون سر و بکهای چمن بالاجاق بانق قصاب شکن فنی است از کشتی  
میرنجابت کوید میت مدعی کرد که آزار مزاقی دارد تا باب قصاب شکن کردن چاقی دارد و می تواند که  
قصاب شکن نام فن بود و لفظ باب یعنی در خور ولایتی باشد و این بهتر می نماید و الله اعلم باریک شدن  
پنهان کرختن و رفتن از جای و حید و تعریف مقول کسی کوید میت حدیث آفت دوز نزدیک شد تا  
چون آتشوخ را دید باریک شد باریک رسیدن لاغر شدن میرنجابت کوید میت مدعی و ریش بیجا  
چکنی بیچی هیچ تا چند باریک رسی شده پیلست بیج تا کذا قیل لیکن ازین میت یعنی حید و مکر کردن معلوم میشود  
بالش نرم زیر کسی که آشتن خوشامد کردن و این از اهل زبان تحقیق رسیده بی پای خود گرفتن در  
خود گرفتن چیزی رازا به علیخان سخا که در عهد سلطان حسین مرزا صفوی که سلطنت صفوی برو ختم شده  
و شاه بندر لار بود کوید فرد میان ما و مجنون شد چو اقدیم جنون است تا بی پای خود گرفت سر سبر خار بیابان  
باد چماق گرفتن زیر ضرب چماق گرفتن و این لفظ مخصوص چماق نیست بلکه باد دشنام گرفتن  
و باد که گرفتن نیز آمده و لفظ چماق اگر لفاظ باشد تر که خواهد بود که قاف در فارسی نیست و اگر بدن بود موافق لجه  
عراقیان متاخر شکل است زیرا که در قوافی قاف واقع گشته و آن چوبی باشد سر کج بهیئت مخصوص شغالی کوید  
فرد قوای باسکات کوتهی نمود ترا که گرفت از سر اعراض چون باد چماق بیال و مکر می پرواز کردن  
زور حمایت مدد کسی کاری کردن و سپین بدن آنچنانکه شهرت دارد و جولان کردن نیز صایب کوید میت  
راضطراب لکن آن لفظ عنبر فام رقص تا میکند از بال مرغ و حشی با دام رقص است شرفی







کوید همیشه در کوهستانها و در کوهها و در کوهستانها و در کوهستانها  
 بر وجه تمامه هر جا که در سطح السعیدین و غیره نبوت سید بر خود چیدن تکوین و مغز در بودن کوید همیشه  
 میرسد از انقلاب بر بر خود چیده را که آنقدر خشک کشش را در طول آن سید بر خود کشیدن و این کوید  
 مغز در بودن تاثیر است همیشه از خشک از در وجود ما در صفت می چیده باشد که بر خود شکند شوقی طرف کله هوش  
 بر قالب زدن یعنی برزه گفتن و کار بر پیوه کردن گفته اند محسنی تاثیر کوید شرح تا چه بر قالب کوید کله هوش  
 و ظاهر قالب کوی بر یعنی بر ششم محض بر ششم بضم شین شهرت دارد و بفتح میر آمد طالولی کوید همیشه توان  
 صورت سخن را بافت معلوم که کیشم خایه ایش بود بر ششم بر چارم کشیدن تعذیب کوید بطریق معلوم اشرف کوید  
 همیشه اصل قانون شریعت کاغذ است شرح او که همیشه آینه ک بر چارم چارم بر سنگ زدن  
 همیشه در دروغ گفتن و حید کوید همیشه بر نقش سنگ از آینه آن در فنت که هر چه بر ما قیاس سنگ زدن  
 و نیز صایب گفته است یا قوت با قوت از یک میزند این سخن گرفته بین که سنگ میزند بر سر خویش بودن  
 خود رای و خود بودن پیش خود بر پا مراد اف نیست و حید کوید همیشه اینقدر نیز میتوان بودن که بر سر خویش و  
 پیش خود بر پا بر چارم زهر مار بضم با و موحد و سکون او همه در جمیع تازی با صفت بسوی زهر کنایه از شخص بسیار اخم و  
 و ترش رو اشرف کوید همیشه با چو بر زهر آید بر ششم معنی که چون کوید تر خانه از طبعش مشک ساختم که  
 بر چیدن بلاد دور کردن است در اصل بر چیدن در محل دو نمودن مستعمل شود اشرف کوید همیشه رفتن از کل  
 چیدنش قاری بدست میرود که خار خار دل که بر چیدن طای است او بر چ کوید تر و بر چ کوید تر خانه بر چیکه برای  
 ماندن کوید تران سازند اول معروف است دوم سعید اشرف کوید همیشه ز جوش نکر مرغ نام آورده که مرابج کوید تر خانه شد  
 برای خویش بودن خود مطلب تنها منتفع شدن در کاری ظهور کوید همیشه انصاف نیست اینها بودن  
 برای خویش که سوسه سود با تو شریکیان با بر خاستن معروف و نیز ترک کردن بد معنی اکثر با لفظ سر  
 مستعمل شود چنانچه کوید تر از سر فلان چیز خاستم و کاهی بدون لفظ مذکور نیز می آید سلمان ساوجبی کوید همیشه که تو در باغ  
 روی لاله کند ترک کله که غنچه یکبارگی از بند قبا بر خیزد و این فارسی قدیم است بر خوردن روبرو خوردن

ملاقات کردی و با او گفتند اول مشهور است دوم شغابی گوید **بیت** جدا از خود نشستم آنقدر تنها بیاد تو که با خود  
 در برده بخوردم و شناختم خود را بر طاق بلند نهادن کنایه از مشهور کردن این نظام است غیب گوید  
**بیت** زکیوان جهان دیدرسی که زنده استم نهاده بطاق بلند و نیز کنایه از گذشته و ترک کاری نمودن باشد  
 ظاهر غنی گوید مع برزم می چو آئی سر کشی بر طاق نه زاهد و دوم شهرت دل در بر صدر تر با لفظ بمعنی بر کنار و همین  
 پیوسته و باین فارسی خطا معنی گوید **بیت** سلیم بر جفا از تیرت نه باش که باز با بلند ساخت زبانه گان شیطان  
**برداشتن** معروف نیز اختیار کردن عبد الرزاق ثنایض گوید **بیت** و اعطا کار تو به بوده سر ایشیت ام  
 این چه کاریست که برده شسته کار کم است **برج گان** بمعنی خانه گان و نیز برج تو سوم مشهور است اول و حیدر **بیت**  
 ز ناله ماه رخ پرده کشد ز حجاب چو روی یار ز برج گان شود پدید آید پاره پاره و ن تکرار لفظ پاره  
 پائی در جای گذشته و حیدر گوید **بیت** چکوز حرفت بی پرده با رقیب زخم بر بند پان تون پاروی خار گذشته  
 در واقع این لفظ کر نیست فتال بر لیسان کسی بچاه رفتن سبب شخصی متباشن بلا شی مطلع گوید  
**بیت** ترک وطن کسی ارادت نمیکند یوسف بر لیسان زینچاه رفت بر راه سپردن نفرین کردن تکرار  
 گوید **بیت** کسی که منع تو از راه خانه ما کرد چو چشم منتظرانش سپهر ایم راه بر کار سوار شدن بجز گرفتار  
 کاری و حیدر تعریف سراج گوید **بیت** سوار آسراج رکار خویش که از خورویان فتادست پیش و نیز در صفت  
 قصاب گوید **بیت** سوار است خوز ز کرم شکار که بر کار خود است و ایم سوار بر مدهضم بر زده چنانچو کشد  
 بمعنی کشنده و حیدر گوید **بیت** ره تنگ عشق است **بیت** بلند و ولی چون دم اره باشد بر بند مرده  
 معروف نیز آب کو ارا و اضم و این معنی از اهل زبان ثبوت سید مرش حاصل بالبصیر برید بمعنی قاش خرزیه و غیره  
 و حیدر تعریف قاش فروش گوید **بیت** مرا نیست غیر از غم او خویش که زدنیام را بس بود یک برش  
**برخاستن** شور بلند شدن شور و این مشهور است بمعنی بر طرف شدن شور نیز پس کو یا از اضا داد باشد دوم و حیدر  
 گوید **بیت** چو موج بجز کرد ترست من ناله دارد سرم شنخاک و از سر شور سودا بر نینج در قالب زدن بفرز  
 و کار بهوده کردن گفته اند محسن نیز گوید مع تا چه بر قالب نه بهر تو قالب کایت بر کردن ننگ ظاهر کردن یک  
 و حیدر گوید **بیت** چون در هر لبی شناسم شو او را بهر ساعت چرا بیکند آن لاله روزگی بر کار کبر و ادب

اول پستان وینه برآمده جوانان بر نجات گوید **بیت** همیشه باروای میگردان بر باد  
 برو و ماندن جان بجزی دور ماندگی یکی اندر شعر گوید **بیت** درم تا مردم دنیا اندازد لیل میخس  
 اینک نام از بی غبارها برکت شدن بهترین تمام شدن نیز مردن میر نجات گوید **بیت** نظر با خانه آت آباد  
 شود خیر بدان که بیک ناله و بگر برکت خواهم شد **بیت** چیدن مشهور و بیک یاد ز بهادان نجات گوید **بیت**  
 بر کرده دستار زری سازه شد بشن می چیم ایضا میر نجات گوید **بیت** کتراز کاکل خودستی ای شوخ دلیر  
 بر سرش هیچ حرفیانه و پایش پس گیر بره **بیت** براد همدام شد و با پرده کاری و تخریب بر کاشی گوید **بیت** لغو اثر  
 کو سپند پروا دست چه عجب به بنیان کار است و نیز قاسم دیوانه مشهدی گوید **بیت** مصرع یک زخم سال خورده  
 یکداغ بره بند و در آریک جو یا گوید **بیت** از بسکه خوره خون لم را بجای شیر آبوی بیم او همین بره بند شد  
 دره بند تخفیف یعنی آمده مخفف بین است **بیت** ترا ویر بضم و زاء معجود الف محذوفه و اصل و از و نه آوینن چنانچه قصاب  
 بر قشاره آویر و یکی کاشی گوید **بیت** گوشت قصاب گوید برش و نه دردم کند ترا ویرش ایضا میر نجات  
**بیت** مدعی کرم تلاش نمکین خواهد شد که ز آویر شوی بهتر ازین خواهد شد و درین بیت نام فنی است از کشتی  
**بیت** نگاه بکس و فتح زاء معجود سکون کاف فارسی بکشید و های لفظ جایی خوف و محل در آن و راه زمان سعید شریف گوید **بیت**  
 لب شکوه را کی در راه حرف بجوم سخن در نگاه حرف بر گیری بضم و زاء معجود کاف فارسی بایرید عبارت از امتحان  
 امتیاز بر کجا بضم و زاء معجود غلام مبد گفته اند و این بره و از زبان زبان ثبوت سید بریر شمشین و در زیر سر و  
 منظور شدن چیزی در خیال آن بودن **بیت** کفر فنی گوید **بیت** روشن بود که شمع چه دارد بر سر پروانه را که خست پرواز  
**بیت** بفتح و سکون مبد و فوقانی طنابیک در صطین پادشاه ایران شدند و سلم نجاست که هر واجب التعذیر که  
 تا سرت بر آمان باشد و هر داد خواه که در انجا برسد داد خود باید تا اثر گوید **بیت** کریزگاه در خسته لطف چون شست است  
 ستم بریده علامت نشن **بیت** و میر نجات گوید **بیت** بسته بر دم سر چشمه اش خون کرده و در بست  
 نشسته نگاهش بساط خانه یعنی سماع خانه رضی انش گوید **بیت** بساط خانه چند در در سیکه اندازم  
 با حسان میکنم از خود خجل غارتگر خود را **بیت** رسیدن **بیت** بر وقت افتادن **بیت** معرود اول مشهور  
 است در دم تا اثر گوید **بیت** افتادی کردی بر سر و پاکش تا اثر و کشت فدای تو بودی **بیت** سرک نشاندن







بسیار در آن احتیاط باید نمود و در مشهور است اول تاثیر کویید **سبت** اخذین بیا که پیش از آنجا راه میرود که مصلحت نیست که  
 نشرده گذاری بپای **بفریاد خود رسیدن** یعنی براد خود رسیدن و حید کویید **سبت** عاشق براد خویش  
 زبیداد خود رسیدن از زندگی گذشت بفریاد خود رسید **بقربان فتن و گردیدن** معرود اول مشهور است دوم  
 کویید **سبت** شنیدم گفته جانان چه میکرد و حید اینجا چه میکرد بقربان تو میکرد بقربانت ما و نیز شغای کویید  
 چکنم مریم تدبیر بگری ما که بقربان سر زخم دگر میکرد **بقال** یعنی فرو شده غله چنانکه در هندوستان شهرت  
 دارد بعضی گویند که صحیح بدان معنی بال است فارسیان معنی کسی کیوه مثل به و انار و گردکان و نیز فرو شده آرد و حید  
 چکوم ز **قال** صاحب حال از آن خط سبز و از آن نکال ما اسیران بر اطر افش از شهرده ما نزد پوش از کرد کلفت چوبه  
 از آن بیروت ل برکده ما چون کور شد خوشه ابله ما زمرگان خوش دل مرد پیر ما ز سوراخ غرابان همچون خیر ما لیکن از تنوی  
 حضرت مولوی یعنی عطار معلوم میشود و این زبان کشید شخصی که سو سو آنگذ استعمال کنند **بقراول حرف دن**  
 با احتیاط سخن گفتن گفته اند بکرس نفتح و سکون کاف فارسی و راه موهله مفتوح حین مهله نوعی از سقر لاط خوب که آب  
 در آن کم سربیت کند بگرد آوردن برداش آوردن یا تم کویید **سبت** رسد چون نوبت انجام می از جانی چسبید  
 بگرد آرد بگرد گشتگی پیمان ما را بگرد تراشی بید کردن معنی تازه طالب کلیم کویید **سبت** معنی بگرد تراشی چه بود کوه  
 کنی ما خامه فکر گشتش فریاد نشد بگرد و سر رفتن معنی قربان شدن مراد بگرد سر گردیدن حید کویید **سبت**  
 گفتی نیر و در سر کوی او حید او میرود بگرد چون میزود ما و مخفی نماید که اگر این معنی نبود ایهای که منظور شاعر و طرف  
 لطف است از میان میرود بل لفظ عربیت معنی معروف و فارسیان معنی بسیار نیز آرد چنانچه لفظ چه با سلیم کویید  
**سبت** طالع شهرت پروانه باشد در عشق ما و در بی تابی دل از به کس میاید بلبس شدن کردن کویا شدن کردن  
 بزکین بیانی سلیم کویید **سبت** سواد جوهر آینه بلبس کرده است ما و کز نطوطی با گفتگو چه میدانند **ایضاله**  
 عاشق پر شکوه خاموش از تغافل میشود ما طوطی از آینه چون رود بلبس میشود بلبلی بضم بر دو با چری است معرود  
 چنانچه در فرهنگ نوشته و نیز نام غله است مثل شنک یکی از شعر کویید **سبت** آنکه بار غمش بدوش من است  
 کلخ بلبلی فروش من است **بلفظ قلم حرف دن** معنی آنست که شخصی حرف بسیار شمرده و ساخته  
 کویید و از آنستعلیق کویید که چنانکه از اهل زبان تحقیق پوسته بلند اکثر هر آنچه در آزی بسوی فوق داشته باشد

و گاهی مداری جهت تخت نیز اعتبار کرده اند مثلاً در اسن بلند و لغت بلند معنی دراز که بسیار مدیم گوید **سیت** گفتگوی لغت او  
خواهی چو ایدل سر کنی **ک** نام بردن احتیاجی نیست **سندوی بلند** **ک** لیکن درین حق آنست که بلند بمعنی مطلق دراز مستعمل شود چنانچه  
روزها و شبهای بلند و همچنین تکبیر بلند و گاهی معنی بسیار آید چنانچه گویند تغافل بلند زوم و این نظر در همین مواقع دیده و نواب  
بوحید الزمانی عمر بلند معنی هم دراز نیز آورده و سندان در با عین خواب آمد انشا الله تعالی بلند **پروازی** خود ستایی اظهار نظر  
مدیم گوید **سیت** فریضت بی را محو که خوبی او **ک** بیان لغت نماید بلند پروازی بلکه کلامی است و در تری نیز مستعمل  
و مرکب است از لفظ عربی و فارسی پس فارسی الاصل نباشد و متاخرین معنی شاید نیز آنرا شرف گوید **سیت** که بر آید  
مشو دلگیر **ک** بلکه خیریت در آن باشد **بلند انداختن** ستون و تعریف بسیار کردن محمد سعید که از شعری قول داده  
ایران است گوید **سیت** هیچکس در عشق کوتاهی نکردم از وفا **ک** هر که پرسید از قد جانان بلند اند ختم **بسمار** **دوختن**  
چیزی بکمال احتیاط نگاه داشتن اشرف گوید **سیت** تا گرفته یاد از خصم **سیت** طرز بخت **ک** دوخته ز در ابدست خویش از شمار  
کل بکم بالفتح مقابل زیر و ضرب دستی که بر کسی نیند و سر چنگ است شفائی گوید **سیت** کیست آن مورد صدم که شود  
صد پاره **ک** کله از این اگر وضع کنی بر سر آن **بندر صورت** بصاد مهمل نام بندر شهر است هر چند سورت بسین مهمل  
است و این لفظ هندی را فارسیان متاخرین از راه غلط یا تصرف بصاد نویسد تا اثر گوید **سیت** حسنش چه غم از همیشه  
طوفان دارد **ک** چون بندر صورت که خطش نزدیک است **بند شیر** دوالی یا چیزی که بر میان بافند و شمشیر بدان بر کنند  
تا اثر گوید فرد فسون بویه قطع تعلق کرده تخیرم **ک** اسیر هر مرد کسان بند شمشیرم **بناباب** **سما نیدن** و  
**بنیاد باب** **سما نیدن** کنایه از تخریب ویران نمودن کلیم گوید **ع** رسانیدم تا باین من می بنیاد نفوی را **ک** و معنی  
بسیار کشیدن بنا و عمارت نمودن بنا نیز آمده عبدالله و حدت قمی گوید **سیت** رسانی چون بنا را باب افزون شود محکم **ک** کسی با که  
دل بر بط صافی طینستان آرد **بندر ریک** بر آهله و یای مجهول و کاف فارسی نام بندر است از ایران اثر گوید **سیت**  
جز غبار غم متاعی نیست در سرنزلم **ک** بندر کیت همچون شیش ساعت **لم** **سیت** بضم اول سر کوچه یا کوچه سر  
بسته شود تا اثر گوید **سیت** شاید افتد کذبوی تور نوی آنجا **ک** کوچه عجب نیست که بسبب شود بنا کوشی **زودن**  
طبایح بر بنا کوشش زدن سلطان بیک نصیر آبادی در تذکره احوال او نوشته گوید **سیت** اگر کند بخرام تو سر عهد و شمی **ک** مانند  
فاختکان سرور بنا کوشی **بند کردن** بر کسی فعل شنیع کردن با کسی فوقی گوید **سیت** دیدم کجا خوشش که بروند

کرده ام که در آن مرد من بعد در خواب بوی دادن بفتح اول بسکون بود و لام بیاید سر کردن جانور شکاری بر  
 جانور دیگر و جانور مذکور را بوی گویند و هندوستان بولی شهرت دارد طغرا گوید **میت** باز در فلک از بهر تندروا اگر دم  
 خواست بوی بدید بر کس انداخت **مرا بوی مشک آمدن** کنایه از نهایت خوبی و استعمال این تنها در سودا و معا  
 دید شد سلیم گوید **میت** بوصول سید جان دادن صلاح سینه ایشان است که از سودا نقد نقد بوی مشک می آید  
**بوی سوز** ریخون بدان جهت که چیزهای خوشبو وقت حضرات پری میسوزند طغرا گوید **میت** توری من بوی  
 سرم کرد و صد بوی خوش **میت** بوی سوزی میکنم تا بشنوم بوی ترا **بوی کشیدن** کسب کردن تاثیر گوید **میت**  
 نازک است ام می شده و گلشن حسن **میت** که ز شوخی نشود رام کشیدن **بیش بویا** بوی حبشی که بعد ساختن عمارت کنند  
 بوی کاشی گوید **میت** مسجدی هر که ساخت پاکوبی **میت** کند از بجز بویا **بویا** ساغر نام جای معلوم میشود  
 لیکن تنها ساغر نام شهری از هند در کتب یه لغت دیده شد اشرف گوید **میت** لبش کلناری از لعل شان **بویا** ساغر  
 جمالشن جهره ازال شیرازی که میدانی **بویا** خوردن بوسه گرفتن طغرا گوید **میت** دایم غم نخوردن کیست  
 میخورم **میت** بوسه نخورده ام ز تو افسوس میخورم **بودادن** یعنی برشته کردن تنها و مغزها از گوید **میت** زانش  
 یکت چشم کافرش دلخواه تر **میت** بچو بادامی که بهر تقویت بوسیدند **بویا** برداشتن شنیدند بوجید گوید **میت**  
 چون از آن شوخ تو انمی کلنگ گرفت **میت** من از ضعف کل بون تو انم برداشت **بویا** پوشی کنایه از کمال افلاس  
 که برای پوشیدن غیر بویا نباشد و جید گوید **میت** بوسی آتشین رخی دارد **میت** هر بخارند بویا پوشی است **بویا**  
 چیز که در سیانوارند برای اعلام مردم تا آمده مشغول گردند و این ظاهر بوی است لیکن معلوم نیست که اصل این است یا قاف چه پرو  
 با هم بدل شوند **بویا** زده یعنی ضرر رسیده از بویا که فلک زده و سار زده میر نشی گوید **میت** باز زخم کهنم بوزده از بوی  
 نیست **بویا** قیله آمدن یعنی منظمه و هم امر بودی و این با خود است از آن معنی که آهوی هر گاه بوی قیله بگفتند  
 میگریز دورم میخورد **بویا** رعنبر که اخن عنبر و امشار بوی آن و بعضی گویند که بهار عنبر عبارت است از نقوشی که در جوهر  
 عنبر باشد و از صاحب بانی سموع است که بهار عنبر یعنی وقت فروختن عنبر باشد لیکن درین **میت** سلیم است نمی آید **میت**  
 فضایی گلشن هندوستان کلتانست **میت** که نخل بوم چو عنبر دران بهار کند **بویا** رسد بفتح بای بوحده و کون بون و در  
 مهله جای که در موسم بهار باغها باشد و آن نسبت بخانه نشانی طرف بیرون باشد که در آن دران نیندند اشرف گوید **میت**

نشینی اینها را پنجانه چند بر آه بیابید بهار از بهار بند بر آید و انما ندن چیزی کنایه از کمال کیایی سلیم گوید  
 بیت چوب کل بهر دو اورم کلاز نامند بهلا ترا چه بلای شده دیوانه با بهاری منسوب بهار و درین کلاز  
 دو معنی دارد یکی منسوب بهار که شهرست شکر و میهند که مرار فایض الانوار شیخ شرف الدین بهاری صاحب مکاتیب  
 مشهور قدس سره در انجاست و دیگر منسوب بعیش کردن خوشی نمودن و بازی کردن و اهل ایران درین لفظ غلط کرده لغت  
 اول خوانند و در اشعار بند تا اثر گوید **بیت** بهار خطش سنبل نو بهار است چه نهند که نام است او را بهار است  
 و همچنین مخلص کاشی گوید **بیت** بسری غلط شهرت کرده بخت چه نهند که سازند نامش بهاری بهانه شکست  
 رفع بهانه و علاج آن وحید گوید **بیت** سرش چه اشتم ز نیاز آن بکانه راه تیغش است و او یکستم بهانه را بی ته  
 بیای مجبول و فتح فوقانی و نای لغو ظاهر بحد و بر بنیاس بی تهی و بی حوصلگی سلیم گوید **بیت** پادامن کش چو کوه و  
 رسم تمکین پیش گیر چه بچو دریا چند توان جوش ز داز بی تهی و نیز شغائی گوید **بیت** کرشمه میزند انگشت لب  
 کلام که چون در بخش به زبان بگردارد **بی حضور شدن** بجای مهند و ضا و بجهت بهار شدن شغائی گوید **فر**  
 یا عاشق شده است در بان بیت عیسی آنجا که بی حضور شود پیرا بیای مجبول لغت کننده و این اکثر با حرف از  
 مستعمل شود و کاه با صاف که کار حرف از میکند طغرا گوید **بیت** دل آزاری بود کرد از ناصح که تا ششم  
 از چه روز ناصح **بیک چشم دیدن** تفاوت نکردن در کدا و تو کرا تا نیز راست **بیت** مر از فطرت  
 خورشید تابان این پسند آمد که بایک چشم می بند بزرگ خورد دنیا را **بیت** اودن بیضه نهادن  
 معر و اول طغرا گوید **بیت** بسک آت و دانه صیادش سختی میدهد که میتواند بیل با بیضه فولاد داد که دوم سلیم گوید  
**بیت** جواب ما از بس تغافل کرده هزار بیضه کبوتر نهاد بر باش **بیت** از بیم افکندن کنایه از غایت تیر  
 بیم تاثیر در صفت سلطان حسین مرزا صفوی گوید **بیت** تا کرده در دست پنجه پیش آید افکند ز بیم بیضه فولاد  
**بیت** فولاد و آن فولاد است که بصورت بیضه ساخته از معدن آرنج چنانکه مشهور است و معنی نوعی از اسلحه که بر آن  
 محافظت سردار نزار عالم خود بیخ نرگس بنجای معجز پازر کس و این لفظ در همین شعر کاشی دیده شد چنانچه گوید  
**بیت** چون نرگس کرد درم افکند در خاک نهان درون کفن بشدم هزار قرح بی **دل رقص** سخت شوخ  
 و دلاور و پهلو ان شغائی گوید **بیت** کون چون پیر زبانی **دل رقص** چون **کون** که نای نقص عهد آهنگ کردی بی سبب

بی افسار شخص بد وضع و ناهل و نامقید و سندان در لفظ دو نیاید خواهد انشا الله تعالی یک پهلو افتاد  
 در یکی کار بچند و کله تمام اشرف کوید میت بسته که کنیم از قبضه کان او در کشتن من تغش افتاد یک پهلو بیضه الوان  
 بیضه ای که در حشون بخوروز زکین و منقش ساخته بدان بازی کنند اشرف کوید میت برای عید اطفال کلشن عیان  
 بیضه الوان غنچه بینی در اضافت چوبیکه بر تخته در نصب کنند تا هر دو تخته چوب هم بسته شود و مضبوط کرد و یکی بر  
 دیگری باشد تا اثر کوید میت کار کشایان زحافات مصنونه تا بینی در افت رعا ف نه ارد تا لیکن بینی در را  
 کار کشا گفتن خالی از بعدی نیست بی چشم و رو و تنهایی رو و بعضی بجای اول تا اثر کوید میت  
 بی چشم و روری ز تو ای باغبان کجاست تا کل چیده و شرم ز جیل مکرده دو دوم شهرت دارد مید دولت معرو  
 و بعضی ناقابل بد وضع و اعظ کوید ع شد چو مید دولت سپر از خانه بیرون کرد نیست بیمار خانه دار الشفا که  
 بیمارستان نیز گویند کمال خمندی کوید ع باید حکیم را سوی بیمار خانه برد باب الباء الفارسیه پاورق حرق  
 که پانین صفحه کتاب نویسند مطابق صفحه آینه و در عرف رکابک خوانند طغرا کوید میت گوشه گیر اوراق کرد و زابود چون  
 پاورق تا پاورق سازد دست اوراق را چون ابرست پانین پیش رفتن و پانین پیش رفتن بغزین  
 و بجای تقصیر دولت سلیم کوید میت هزار ساله زیم دور شد بیک تقصیر تا رود چو پای کسی از پیش در قفا افتد و سجید  
 اشرف کوید ع پانین پیش رفت و بهند افتاد ما چو خوردن فریب بدن مطلقا خواه درستی و خواه غیر آن سلیم کوید  
 میت براه شوق نشان از نوک خاری هست تا ز موج لاله و کل با نی خورد پایم تا و نیز ملا وحشی کوید ع که از کشتی خود  
 باش که پانخوری تا و نیز سالک قزوینی کوید میت هرگز فریبش دنیا نخورده ایم تا از رود دست اهل کرم با نخورده ایم  
 پانینک نگاه داشتن تنگ است و این کلمه با کله داشتن استعمال ابد و آن تشبیه است و گاهی با نگاه داشتن نیز  
 بر حید خالی از تکرار معنوی نیست تا اثر کوید میت الفت میان چنده و لعش زنا و نیست تا پانینک چو با ده نگهشت با ده  
 پا حفت و دیدن با یکدیگر دیدن که یکی بر دیگری تقدیم کند و حید و تعریف چشود و روز کوید میت  
 نکند ناز شوق معشوق پوست تا و دیدند پا حفت در راه دوست پانینک صحبت تمام شد  
 صحبت و رفتن اهل بزم بجای دیگر تا اثر کوید میت گوشه گیری با حضور دل عجایب دولت است تا دانه ام  
 کن صحبت پاشیده را پاورق و در اصل کنایه است از چیز به اصل چنانکه شاعر کوید ع با زبان یک صحبت پاورق می ماند آ

و بعضی حرف بی اصل و دروغ آمده تاثیر کوید بیت لب پادشاه کو صاحب دانش منید و کمان کو دکان پیش افکنند  
 تیر موایی را ایضا تیر نیک و بد پیوسته در دست کسی باشد که باشد چون تر از کار او پادشاه گفتن پایشانی  
 بشین معجزه شوق از پاشیدن باصطلاح خطاطان برابر نبودن بی قرینه نوشتن بدات و دو ایر حروف بسیار کشاده نوشتن  
 است تاثیر کوید بیت افزونی قدرت بریشانی خاطر پاشانی خطها سبب محکم کتابت پای از شادی زمین رسید  
 کنایه از کمال شادمانی و غایت خوشی تاثیر کوید بیت ز دیده تر من آب خورده پنداری که پای از شادی نیز برین  
 پاکتیه تکیه که وقت خواب بر زیر پا گذارند مفید بلخی کوید بیت آسودگی ز شیر گلستان نیافتم پاکتیه چو گوشه دامان  
 نیافتم پای پادشاه مساوات در سیر و سفر و آن کنایه است از مساوات در مرتبه تاثیر کوید بیت هیچ در عشق  
 ز کس پای کی نیست مرا پای پادشاه همچون چو سلسل رفتن پا و کانی بضم دال مهمل کم مایه از انجبت که کم مایه  
 پای دکان دیگر نشسته شود و سودا کند چنانچه در بازار نادیده میشود و بعضی جاها بمعنی دلال معلوم میشود و شفا کوی  
 بیت نقد جان در کف برابر تو می آیم ما کول خوردن از صریف پا دکانی خود بود و دوم هم شفا کوی کوید  
 بیت پا دکانی شود بلند آواز که بدامان بر متاع نیاز و اینهم بنا بر آنست که دلال پای دکان استاده آید و رونده  
 آواز کند پای پادشاه بوقالی بالف کشیده و بای موحده مفتوح بای فارسی و بای مجهول و جیم فارسی مکار و دغا باز و این از  
 این زبان تخمین رسیده پادشاه بای فارسی معروض و تحقیق آن در لغات قدیم گذشته اینک در هندوستان بای بازی شهر  
 دارد ظاهر از جهت استکراه جزو اول است از کلام مذکور که بزبان هندی قبیح است بمعنی هزار و عده مطلقا و مجاز نیز آمده سلیم  
 کوید بیت چشم خویش از احد از بس دولت شور کرده شد چو یوسف پادشاه اول پدرا کور کرده زیرا چه حضرت  
 یوسف علیه السلام پادشاه مصر شده بود پادشاه آن ملک میان نامی بود چنانچه از کتب تواریخ بوضوح می پیوندد  
 پادشاه خود و پادشاه وقت خود کنایه از نهایت فارغبال و صاحب جمعیت دوم شهر دارد اول  
 سلیم کوید بیت سرمزمی چو شود گرم پادشاه خودم چو شمع آسود کلاه شب پوشم پا چناری مردم  
 اجلاف بی اعتبار سلیم کوید بیت بهار بر صفت نبر پا چناری باش سلیم میر و از باغ همچو آب گچا پا خطه کی از اوزا  
 حکاکان حیدر تعریف حکاک کوید **س** چو خاتم بود عشق او کار ما سز و با خط بار ما نقش کین در آن ختم  
 با خط اش چشم خود و ختم پا از وضع بیرون گذاشتن گذشته وضع قدیم خود و کردن کاره که





است و این مدح است قدح بخلاف اول بر بضم نقیض خالی نسبت آن اکثر بظرف دیده شد است چنانچه گویند شیشه از  
 شراب پرست خانه از مردم و صحرای سبز پر و کاهی بظرف نیز گویند چنانچه شغالی گوید **بیت** تو جام لاله کون خور با تمنا  
 بخلوت **ب** پر باش که غیرت خون در کنار عاشق **ب** و این بسیار کم است در مصورت حوض از آب پرست و آب حوض پر است  
 هر دو صحیح است اگر کوئی چرامعنی بسیار نباشد چنانچه می آید گویم سلیقه سخن فیهی ملالت دارد که بمعنی اصل خود باشد و بمعنی  
 بهر حال در مصراع دوم لفظ کو بجای پر و پر بجای کو اگر میباید قباحست و گرامیت لفظی دور میشود چون شغالی است دست شایع غلط  
 ناسخ باشد و نیز بمعنی بسیار شغالی گوید **بیت** کر نام فاعل تو ندانیم دور نیست **ب** عالم لیس فاعله در جهان پرست **ب**  
 و دیگر قوافی این قصیده اخگر و اختر است لیکن این بحث موقوف به تحقیق علم قوافیت و از ناخن فیه نیست **پرده زربور**  
**پرده** سوراخ و آنکه زبان در برقع دوخته پیش رو دارند اشرف گوید **بیت** پرده زربوری خط بر خورش زمینده است **ب**  
 از قضا میخواست آن عارض نقالی یخچین پر ما پیردوبای فارسی کبوتری که از پاپائیش پرسته باشد طغرا گوید **پرده**  
 زبک نشیده و او انداز طوطی **ب** بط شراب زبک کبوتر پر پاست **پرده کل** کل و این خالی از غزابت نیست  
 و بعضی گویند برابر بودن چند چیز با کسی و حید گوید **بیت** صفای باغ ز زندان غم خلاصم کرد **ب** چو غنچه پرده کل شد  
 کلید قفل دلم پر **پای ولی** بضم اول و سکون او مهله و تحانی بالف کشیده و او مفتوح و لام باریسید نام پریشتی  
 کیران میرنجابت گوید **بیت** بلب نمز آرا چغنی و چه جلی **ب** مرک را گرم کند از دم پر **پای ولی** پر و اگر درون بصد  
 یا بمعنی توجه التفات و بصله از بمعنی برآید و اندیشیدن و حید است **نظم** اسیر عشق بجانان نمیکند پروا **ب**  
 که زهر خورده بدرمان نمیکند پروا **ب** شکستان ز حوادث غمی نمیدارند **ب** که تخته پاره ز طوفان نمیکند پروا **پرده کلیم**  
 بکاف فارسی نوعی از کلیم که عیاران دارند علی قمی فایز گوید **بیت** در پرده دلم زان ست عیار رو نیم است **ب** هر یک  
 مزه بریم ز دشمن پرده کلیم است **پرمیزانه** طعامیک بخوردن بپایان دهند و بعضی مزوره گویند فایز گوید **بیت**  
 پرده دل از زلف از کردش متان **ب** است بیمار ترا این مزه پر **پرمیزانه** پس خم زدن بجای معجزه گریختن تاثر گوید  
**بیت** در حصاری میشود از ناله پیش عارضش **ب** شام پس خم نمیزد از زلف چو کانش منور **ب** لیکن در زلف  
 چو کان که عبارتست از زلف خمدار اندک تال است **پس انداز** آنچه بعد از صرف کباب در اند طغرا گوید **بیت**  
 هزار داغ پس انداز کرده چون طاوس **ب** دل که در غم گشته پیش بین فتور **پس** بفتح پایی معر و نون مقابله پیشین

منسوب به پس از آنکه هم تلم و هم است و آن بعد از زوال است سلیم گوید **نظم** با هم دو برادر سلیم به پیر  
 کوشی که دو پاره کرده یکتسه بر کین **ک** لیکن بقدرست بلند ایشان **ک** فرق است چو سایه های پیشین و پسین **ک**  
**پست کردن** زمره نرم و منحنی کردن آنرا تا خوباید سلیم گوید **پست** فریاد شد خانه همسایه ها بلند  
 مطرب بس که زمره را پست میکند **پست بکوه بودن** بسکون شین بچگونگی از کمال قوت است و با هم پیر  
 تاثیر گوید **پست** فراغت بکوه عیش باشد **ک** منقار کبک خندان بر جا کله می نیاست **پست** معروف  
 و بجا شخص کون **ک** طغرا گوید **پست** مشایخ علی از داخل خوی اند **ک** همه پست از فضل مدبروی اند **ک** و نیز چیزی که داخل  
 شراب برای تقویت و در میندی آنرا پست و پست بتای میندی خوانند این از توائقی است **ک** مرزا صای گوید **پست**  
 باوه بی پست از سر زود بیرون میرود **ک** بوسه لبهای نو خط را توامی دیگر است **ک** ایضا گوید **پست** از سستی کند کم  
 خویش را هر کس کشید **ک** زان لب نو خط شراب پست دار بود **ک** **پست چشم نازک کردن** ناز کردن  
 اغماض نمودن و تغافل کردن **ک** شرف گوید **پست** عالی را کشت چشم نازک کردنش **ک** چشم پوشیدن تا باز آید  
 خوابیدن است **پست** سر بزم کنایه از دور افتاده و از نظر رفته و سندان در لفظ دو جان کی قالی است **ک**  
**پست دست** در مقام رد کردن چیزی استعمال شود سلیم گوید **پست** جای زرد کف ازاده سلیم **ک**  
 چون در باغ پست دست **ک** لیکن درین بیت لفظ کف اندک خد است **پست پستان** پستان بدون  
 تخانی نیز معروف است و حید گوید **پست** سزه هرگز نکند در باغ از شاخ درخت **ک** که وضعی پستان باشد غم از  
 سیلاب است **پست بازار استیان و قصاب** سستی است که قصابان ولایت و بازار را ایستند  
 و در وقت فروختن گوشت پست بسوی بازار دارند از جهت شرم که است این عمل از گوید **پست** چنانکه پست بازار  
 ایستد قصاب **ک** همیشه جانب ابروست روی قرکانش **پلکان** کبر بای فارسی لام شد و کاف تازی با  
 رسیده و نون زرد بان زیند چوبین پای طغرا گوید **پست** هند چو ضربی فصل ابطاق بلند **ک** ز پلکان چنانست زرد بان  
**پلنگ** جانور معروف و در هند خیر است که موضوع است برای خوابانیدن و چار پانیه نیز گویند و آن چار چوب است **ک**  
 که اکثر بان که رسیان است معروف در میندی نواری است که کیا هی است **ک** عربی خیزران گویند و عوام بید بال خوانند با نند از جهت  
 شاعر آنرا بید بافت هر چند نظر را اصل غلط است **ک** شرف گوید **پست** پی خواب بهارش فرزش کردید **ک** پلنگ بید بافت

سایه بید **نخچه کل و لاله چند کل** از یک شاخ رسته که در غنچه بپنجه انگشتهها ماز اهل مشهور است دوم طغرا گوید **بیت**  
 بارش سنبل زلف خویش **بند شاه** از پنجه لاله پیش **نخچه بکاری** افکندن دست بکاری کردن و زور نمودن  
 تاثیر گوید **بیت** ماه علمش فلکند **نخچه** بازوی طلال کشته **نخچه نچولا** و پنجه آهنی که گشتی کیران برای درزش زور  
 سازند میرنجابت گوید **بیت** دست در دست غمت بنده و آزاد کرد **نخچه** با پنجه سیمین نو نو نادر کرد **پوست کند**  
 طعن و لامت شرف گوید **بیت** بعد چندین پوست کردن این خوشامدای تو **بیت** همچو ارستاد در کفن مینه چپا نیدن است  
**پول مرهم** بود معروف زخم بها و سندان در لفظ در آمد باید انشاء الله تعالی **پوست انداختن**  
 رسیدن و اندیشه ناک شدن و جید گوید **بیت** بیم دارد از سخن سازان بستی هر که هست **پوست اندازد**  
 بست چون بازبان **بیت** **پهلو غلط** کسی که پهلوی غلط طغرا گوید **بیت** دو در بگو تو ام طفل اشک  
**پهلوی غلط** که همچو راجع آمد کعبه احباب **پهلوی دادن** امداد کسی نمودن اثر گوید **بیت** اهل دنیا کی بوالا قدر  
**پهلوی میدهند** بد قماشان را بزرگ استر و میدهند پیدا و پنهان معروف و معنی پیداستی و پنهانی نیز  
**عبدالرزاق فیاض** گوید **بیت** مردمان اینست تا بدین نام مردمان **بیت** خضر در پنهان بدیدار است در پیداکم هست  
 و این از عالم خشک و ترست که بمعنی خشکی در ری آمده نظامی کوچ زگر می و سرد و از خشک و تر **بیت** و شاید موصوف هر دو  
 محذ و باشد و هو اقوی **بیت** **پیرد باعنی** بضم بای موحده و دال بالف کشیده و غین معجمه با کشیده منسوبت پیرد باغ نام  
 شخصی عمرو نوعی از امرود و خصوصاً چنانکه از مشنوی محسن تاثیر بوضوح می پیوندد **بیت** **پیکانی** نوعی از باقوست نیز  
**نسی** از لاله تاثیر گوید **بیت** بی رخت در باغ تنها کل بچشم غار نیست **بیت** تیر بردل میخورد از لاله پیکانیم **بیت** و سندان  
 اول نوشته خواهد شد انشاء الله تعالی **بیت** بفتح و سکون تحتانی و سین مفتوح مهمل معنی زور در هند **بیت**  
**فلس سین** است و معنی مطلق زرمجاز استعمال شود پس از توافق لسانین باشد و جید گوید **بیت** کله پزای سینه **بیت**  
**او** پاچه داد **بیت** هر که باکم با یه سودا میکند با میخورد **بیت** **پاوه** معروف و کل پیاده و کل خود و و سر پیاده نوعی  
**سرد** کوتاه قد سلیم گوید **بیت** می دو سازه بله های بار من **بیت** کل پیاده بگرد سوار من **بیت** **سینه** قلی **بیت** گوید **بیت** چنبر  
**قدح** بجلوه میسازد است **بیت** این شوخ چشم قمری سرد پیاده است **بیت** **پیر** می بای معروف و ضم زای **بیت** در او مهمل بسیار  
**رستی** است بسیار باریک و سست که مرد و از آن سازند و مجاز **بیت** **پیر** است را گویند شغالی گوید در **بیت** **سیت** مو من



جامه‌ها قطع کرده و در بعضی کدها شسته می‌برند پیش کاچی زهنی ایام پیشین وقت پیشین پی شکون پنج کوه  
قدش این شسته باشد و از آنجسته نیز کوبیده می‌کوبد بیست و اول تا ششاد تو از کار شدم با پی شکون دیرست از دور  
گرفتار شدم پیش و امن از دامن آنچه پیشین باشد و نیز خادم و پیشکار سر اجای نقاش کوبیده از دامن  
درشس فریدون گرفت عالم را تا که پیش دامن آن مگران صفا ناست پیش قبض با و مجهول فنی است از کشتی  
گیری می‌خبات کوبیده در کشتی بکل و سر و همه بسته است پیش قبض بود در پنج شایسته است و معنی کار و شکل  
کار و شکاف شهرت دارد و پلیده پیچ بیا و اول معرفت و موقوف و فوقانی مغتوح و یاد مجهول و جیم فارک  
نام فنی از کشتی می‌خبات کوبیده مدعی و روشن بجا چکنی پیچی پیچ چند بار یک رسی شده پلیده پیچ پیرو  
معنی تابع و متبع شهرت دارد و معنی پیرو و متبع نیز آمده و حید کوبیده که کردی کرم زا هر را قاش اعتبار  
پیرو ز پختک می‌خبات این بچاره را و ازین عالم است این صرع مشهور عاقلان پیرو نقطه کشندی سفید  
در کلام شفیعی اثر معنی محسوس قدم دیده شد و بدین نیز و حال ازین شعر معصوم کاشی معنی دیگر معلوم میشود  
چنانکه کوبیده امشب بامید بجان رسید این صبح پی سفید است پیر افشانی بر او هله  
و شین معجزه کار جوانان در پیر کردن نقش شروانی کوبیده سر بر این افشاند بعشق تو یقین تا زانکه در عشق  
تو دارد سر بر افشانی و این است از تحفه شامی منقول است **باب التاء الفوقانیة اب طاقت و**  
روشنی و معنی چیزیکه بر جوانان زنده و آنچه در آن کوشش و مای طنج نمایند هر دو معنی تابه شهرت دارد و لیکن تابه در مختص  
نیز آمده پس مزید علیة تابه نامی آن را بنیست سالکی نزدی کوبیده که بیاید مرده کام از لب پرورت  
مای برین رقص آید بر و تابه و بنای قافیه بر خواها و سبلاهاست و میتوان که ازین عالم است خواجه شیرازی باشد  
صلح کار کجا و من خراب کجا **شیرین تفاوت** از کجا است کجا **در صورت** با اختلاف حرکت رو قابل است چنانچه  
لفظ الاک که در او اضرابیات در بعضی از ترکیب مای استادان واقع شده و قافیان خاشاک و پاک است و حال آنکه  
کاف الاک در اصل کسوت فافهم تابی جوزی کف و **دانش** بجم تازی و زای معجم رسم قلندران  
و فقرای ایران و توران است که تابی جوزی کف دارند و وقت ملاقات اغنیاء و اهل دول کز رهند  
زرا که دست خالی رفتن میشد و تمندان برین در و نظیر این در بند وستان که بر اهل فضل و اهل باغیان رهند

سید سلیم گوید بیت بر در بار که قدر تو چو درویشان است تا می جوست بگفت دست فلک از جواز است  
**تاریک** آن معنی جای تاریک اینجا مستفاد می شود که لفظ دان اسم است معنی جای حرف ظاهر گوید  
 بیت شب فلک ناله بر آسمان انداختم بی نشان تیری با این تاریکیان انداختم که مرا آنکه گویند تاریک معنی تاریکی  
 چنانچه جهان معنی جهان و پیر و معنی پیر **تا نشان همراه و تا قتل همراه و تا خون همراه بودن**  
 کنایه از کمال عداوت و دشمنی تا نیر گوید **بیت** روز شب که ناکر زبان دلبر دلخواه ماست حیرتی دارم که  
 تا کشتن جان همراه است و سلیم گوید **بیت** با بسیر باغ نیاید دوستان تا نرم بچشم خویش که تا قتل همراه  
 است در صحن دانش گوید **بیت** بی هم نفسی در سفر عشق نبودم تا خون بر جا بهره من بخت زبون بود دور  
 اشعار یکی کاشی نامردن بهره و در اشعار بعضی تاجان بهره بهین معنی دیده شد **تای پیرا بن یک پیرا بن**  
 گوید **بیت** دیده ز کس شود پنا اگر فرض بهارم یوسفم پاتای پیرا بن رشتان بگذرد تا حرف شرط است و گاهی بر  
 فایده غایت آید و این افاده علقه کند و بجای آن کاف نیز آید چنانچه گویند شین آدم تا سلام کنم و آدم که سلام کنم  
 و گاهی هر دو جمع شود اشرف گوید **بیت** لب لبم نهاد و رضا داد بوسه جانم طلب رسید که تا داد بوسه  
**تابه نقل** سبای موحده و ضم نون با فتح آن علی اختلاف القولین تا به که بران نقلها بر بیان کنند مثل او ام و پسته و حید در  
 تعریف قناد گوید **بیت** ازان لب بود تاب و تب حاصل بود تا به نقل نقلش دلم تازه سکه زری که بتازی سکه  
 زده و در هندوستان آنرا حالی گویند و حید گوید **بیت** هزار بوسه از تو تازه سکه میخواهم چنانکه نیست بجای  
 کدای خط را **ایضا بیت** صد بوسه نقد تازه سکه خواهم لب تو دام کردن **تاریک** در اکثر استعمال  
 خاص است معنی تیره شلای هر چه تاریک باشد آزار تیره نیز گویند بخلاف آنچه تیره باشد هم آزار تاریک نمیتوان گفت در بعض  
 جاها غیر این نظر آمده و حید گوید **بیت** ز نور طلعت او سایه تاریک بود ایم شفق کون بچو بر ک کل زدیوارش  
 برون آید **پیش** معنی دوزن پیش چنانکه در تذکره نصیر آبادی مسطور است در حوال شمس تیشی که چون پیش  
 را در ولایت شیراز پیش گویند و در جامه او پیش بسیار افاده بود بدین نام موسوم شد **تبستن** دور کردن  
 تب بدون دوا خواه با فسون خواه بجد دیگر مقیما گوید **بیت** نمی آید ز کس این کار جز ما دام چشم او تا تب لرزه  
 دن بهار از یک نظر **تبستنی** بای دوم تازی و نون و دان ساپ رسیدنی که هر روز عارض شود و مغار







بیت نشان سنگ ستم سازدش محرم راز ما عروس دهر کسی که ز دهر ترنج مری بفتح درستی و سختی  
 و آزدگی اشرف گوید **بیت** باریهای حسودان چرب ز می میکنم ما جامه موین بود آسب باران را علاج ما  
 و ظاهر اثر آمدن از همین عالم است پس معنی آزدگی آنست که **ترسل** لفظ عربیت و آن چیز است که پاره از  
 نظم و اثر فرایم آورده بخطوط مختلف نویسد و اطفال دبستان را برای خواندن دهند تا از هر قسم خط و عبارت  
 مطلع شوند و در هندوستان مرسوم است که مکاتیب مختلف الخطوط و المطالب با هم پیوسته با اطفال دهند  
 تا سواد ایشان روشن شود و آنرا ملاحظه گویند و از شعر استادان همین معنی مستفاد میشود زیرا چه لفظ را تشبیه  
 ترسل داده اند و این معنی دوم مناسب **ترک** لفظ عربی است معنی معروف و مجاز معنی آنچه در کتاب از سهواً مانده  
 باشد و بر کنار صفحی نویسد نیز تاثیر گوید **بیت** کم گشته ز تنگی دهنش همچو میانش **ترکیت** از آن مصحف رخسار  
 دانش **تسبیح چشم بلبل** تسبیح کربلایی که در دانه های آن خالهای غیر رنگدانه باشد مانند چشم بلبل که  
 نوعیت از اشته الوان تاثیر گوید **بیت** کریم در آستین تسبیح چشم بلبل است تا که این شاخ گل راست  
 برد از دم **تسعیب** مینماید و عین بلفظ بصیغه تفعیل لفظ عربیت عبارتست از زرخ اثر گوید **بیت**  
 که ز بارز میشود تسعیب نازل از چهره و شده شکم حسد کون جانان قیمتی **تسبیازی** نوعی از قمار که مردم بسیار  
 در آن فریبند و ظاهر ادو ال بازی نیز همان است طغر گوید **بیت** تسبیب نیست چون سراج در بازار دهر زمین  
 اسپس چون سباز کم ز بالان خست **تشریف دادن** معنی تشریف آوردن شاپور طهرانی گوید **بیت**  
 میدد تشریف غم هر که میخواهد بدل هیچ منبع نیست در بارز است **تعیبات** معنی متعینه  
 اعم از آنکه یکی باشد یا زیاد استعمال کنند و این مجازت **تفت** بفتح و سکون و فوقانی نام جائی است در لواحی نزد  
 پراز کل و میوه و از مستزبات آنست تاثیر گوید **بیت** چون بیان معنی تفت نصیری میرود ما هست صد  
 چاکر چو سعد الدین تغتا زانیم **تفاضل** معروف و نیز احتیاج ترازد در ویش و الهی گوید ع آسمان از شدت تفاضلاً  
 و برنگالزند **تقطیع** لفظ عربیت و با صطلاح عروضیان مقرر کردن الفاظ بیت است بمقابله فاعیل  
 بخوبی ترکیه هم وزن باشد و فارسیان معنی ساختن و آرایش و بجا و غیره استعمال کنند **بیت**  
 مور و طبع با بود نیست ما **تقطیع** برای طبع نامور است **تقصیر آمدن** معنی تقصیر و گناه بوقوع آمدن و بمعنی

تفسیر رفتن نیز آمده وحشی گوید بیت بی لطفی بحال تو دیدم که سوختم و وحشی بگوید که از تو چه تفسیر آمده است و در  
این غزل آمده است دوم در اشعار قدما بسیار دیده شد **تک تک** یا بفتح هر دو فوقانی و هر دو کاف  
تازی آواز با وقت دیدن **تک تک** پارتی کنایه از رسانیدن است تا اثر گوید **سه سه**  
علم نگشته که از شوخی خرام و با او قد تو تک تک پائی زفته است تکیه لفظ عربی است بمعنی فعل و بمعنی متکاینز  
آمده عربی گوید **سه سه** خستگان از برده صحت تکیه و تکیه جانرستادی و بجای زبانه را گویند و بمعنی مکان  
بودن فقر اینر چنانچه تکیه مرزا صایب که جای است پاکیزه و ستیزه معروف در صفایان و مرزا مرزا مرحوم مذکور  
در اینجا است تا اثر گوید **سه سه** یا در حق منزل انعام و فاکیشان است تکیه بر لطف خدا تکیه در ایشان است  
و در مصرع دوم تکیه بر لطف کردن بمعنی اعتماد و توکل است و اینکه در کلام طغرای مشهد لفظ کا و تکیه آمده استند  
نیست زیرا که ادالفاظ مستعملند اکثر جالزای میآرد بهر حال بمعنی متکاب بسیار آمده چنانچه نوحی نیشاپوری گوید  
**سه سه** میسر بر سفره نان و پیاز زده تکیه بر تکیه از روی ناز **تکلیف کسی بر خاک افکند از عالم حرف**  
کسی بر خاک افکندن یعنی قبول نکردن میر سنج کاشی گوید بیت میخورده و ستانه خرا مید بصحرای بر خاک  
بینداخته تکلیف هو را **تکلیف کردن** مشهور نیز دادن چیزی شخصی سالک قرظینی گوید **سه سه** یک  
تم نمی نمک جلوه نموده است و زین پیش کس از تکلف نتوان کرد و حکیم شفا فی در سنجو گوید **سه سه** خواهر کذری کرد  
تکلف برادر **تکلمتو بفتح** و کاف تازی و سکون لام و فوقانی بواو رسیده نمد زین که بعضی خوگیر نیز گویند  
بجای روی ریش که داخل سبیل کرده دراز سازند اشرف گوید **سه سه** چو زین آن روی نخواهد به پہلو که دارد پشت  
اورش از تکلمتو و لطف ایهامی موقوف بر آن است که ریش سبلی مجهول صراحت است و بیای معروض و چون  
در روزمره حال اهل ایران و او دیای مجهول نموده همه معروف گشته و لطف دیگر آنکه اکثر مغلان که آشنای کتب قدیمه  
ندارند و از زبان فارسی اماکن دیگر اطلاع ندارند انکار حرف مجهول زبان فارسی دارند و شیر معنی لبن و شیر معنی اسد  
و همچنین ریش و ریش بهر دو معنی مذکور را یکی دانند و این خطاست **تکلمه** بفتح و تشدید لام و تخفیف آن چیز که بدان شکار جانوران  
کنند و غیر ام بود و آن قسم است یک قسم آنست که جانوری قفسی انداخته بهان قفس جانور دیگر شکار کنند و آینه از اهل  
زبان تحقیق **سینه تلک** دایره و غیره آنست که دایره دلف را بکشتان ننداخته بر آید و نیز بازی است که طفلان